

## جامعه‌شناسیِ رمانِ سووشون (بازتاب مؤلفه‌های اجتماعی در انشا و تکوین رمان

سووشون)

زهره سرکانی\*

### چکیده

انسان موجودی است اجتماعی که برای بیان مقاصد و عقاید خود و همچنین آگاهی و بهره‌گیری از نظریات و افکار دیگران، نیازمند به برقراری ارتباط با آنان است و در اینجا است که نویسنده هنرمند با به کارگیری زبان ادبی - هنری خویش، زمینه ساز این ارتباط می‌گردد. میان اجتماع، هنرمند و اثر ادبی، رابطه‌ای زنده و جدایی ناپذیر وجود دارد. اثر هنری، واکنش روحیه هنرمند نسبت به جامعه و بیانگر عقاید و برداشت‌های او از محیط اجتماعی خویش است و در این راستا، بی‌تردید گرایش‌های ذوقی و شخصی هنرمند، نقش قابل توجهی دارند، چه، که همواره شاهد شکل‌گیری آثار هنری متفاوت، در شرایط و محیط‌هایی یکسان هستیم.

در این مقاله، چگونگی تأثیرپذیری «رمان سووشون» از مسائل و وقایع اجتماعی و نقش جامعه در شکل‌گیری این اثر ادبی، مورد بررسی قرار گرفته است. از آنجا که خانم سیمین دانشور نیز در این اثر، وقایع، شرایط و تغییرات تاریخی - اجتماعی جامعه خود را در جنگ جهانی دوم، بر بستر رمان نشانده است، روش تحقیق جامعه‌شناسانه این رمان نیز روش مقایسه تاریخی است. بدین منظور شرایط و اوضاع داخلی ایران، خصوصاً نواحی جنوبی آن در خلال جنگ جهانی دوم، بازگو و مورد بررسی قرار گرفته است.

serkani۳۵@yahoo.com

\*کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۱/۱۴

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۹/۰۴



در جوامع نوین، سه شاخص بنیادی برای طبقه اجتماعی وجود دارد که عبارتند از: درآمد، شغل و سطح تحصیلات. علاوه بر این شاخص‌های بنیادی، متغیرهای مهم دیگر طبقات اجتماعی عبارتند از: مذهب، ملیت، جنسیت، محل سکونت و زمینه خانوادگی. بر این اساس، طبقات اجتماعی، در جامعه سووشون به دو طبقه (بالا) و (پایین) تقسیم می‌شوند. افراد متعلق به طبقه بالا در این جامعه عبارتند از: حاکمان، خوانین، مالکان و زمین‌داران بزرگ و بازرگانان و وابستگان آنها (اعم از افراد داخلی یا خارجی) که به نحوی در بهره‌رسانی و متقابلاً بهره‌بری، دارای منافع مشترک هستند. افراد متعلق به طبقه پایین در این جامعه عبارتند از: دهقانان و کشاورزان، پیشه‌وران، ایلیاتی‌ها، خوشه‌چینان و کسانی که از نظر منافع با این افراد، مشترک و برابر هستند. در این گفتار، با در نظر گرفتن متغیرهای مؤثری چون امید به زندگی؛ سلامت روانی؛ تحصیلات؛ شغل؛ رفتار سیاسی؛ ثبات زناشویی؛ وابستگی‌های مذهبی؛ مشارکت اجتماعی و رویکردهای طبقاتی به بررسی و ارائه نمونه‌هایی از جامعه متصور در رمان سووشون پرداخته ایم و نمود برخی از فرهنگ‌ها و سنن اجتماعی همچون (ازدواج؛ داستان‌سرایی و شاهنامه‌خوانی؛ مرگ و سوگواری) - که در تکوین و تداوم اجتماعی جوامع، مؤثرند - مطرح و بازگو گردیده است. در این میان به بررسی آیین باستانی «سووشون» که از دیرباز در میان مردم فارس، مرسوم بوده و وجه تسمیه رمان نیز هست، پرداخته ایم. در سراسر رمان، حضور پاره فرهنگ‌ها و آسیب‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... تحت تأثیر جامعه جنگ زده و استعماری آن روزگار مردم فارس، به روشنی، مشهود و به راستی مؤید ارتباط و تأثیر متقابل میان مثلث اجتماع، هنرمند و اثر ادبی است.

**واژه‌های کلیدی:** ادبیات، جامعه، نقد، جامعه‌شناسی، سووشون، فرهنگ، طبقات اجتماعی، رویکردها، رفتار سیاسی

## درآمد

انسان، موجودی است اجتماعی که برای بیان مقاصد و عقاید خود و همچنین آگاهی و بهره‌گیری از نظریات و افکار دیگران، نیازمند برقراری ارتباط با آنان است و در اینجاست که نویسنده هنرمند با به کارگیری زبان ادبی - هنری خویش، زمینه‌ساز این ارتباط می‌گردد. میان اجتماع، هنرمند و اثر



ادبی، رابطه‌ای زنده و جدایی‌ناپذیر وجود دارد. اثر هنری، در واقع واکنش روحیه هنرمند نسبت به جامعه و بیانگر عقاید و برداشت او از محیط اجتماعی خویش است و در این راستا، بی تردید گرایش‌های ذوقی و شخصی هنرمند، نقش قابل توجهی دارند، چه، که همواره شاهد شکل‌گیری آثار هنری متفاوت، در شرایط و محیط‌هایی یکسان هستیم.

### سیمین در گذر زمان

از جمله نویسندگان دهه چهل و پنجاه که داستان‌نویسی فارسی را تا انقلاب و پس از آن ادامه دادند و در پاره‌ای موارد کمال بخشیدند، خانم سیمین دانشور می‌باشند. اودر سال ۱۳۰۰ هجری - شمسی در شیراز به دنیا آمد. در سال ۱۳۲۸ در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران، دکترای گرفت و یک سال بعد با جلال آل احمد ازدواج کرد. مدتی در مدرسه عالی موسیقی تهران، موسیقی درس داد و بیشتر از بیست سال در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، به تدریس ادبیات و تاریخ هنر پرداخت. (یاحقی، چون سبوی تشنه، ۱۳۷۴، صص ۲۱۰-۲۰۹)

از جمله آثار سیمین دانشور، می‌توان به «آتش خاموش»، «شهری چون بهشت»، «سووشون»، «به کی سلام کنم؟»، «غروب جلال»، «جزیره سرگردانی»، «شاهکارهای فرش ایران»، «راهنمای صنایع ایران» و... اشاره نمود. اوج کار خانم دانشور را باید در رمان شیرین و پرخواننده «سووشون» در سال ۱۳۴۸ دانست. داستانی که زندگی مشترک یوسف و زری (دو قهرمان اصلی کتاب) را در مجموعه زندگی اجتماعی مردم فارس در خلال جنگ جهانی دوم و تسلط انگلیسیان بر نواحی جنوب تصویر می‌کند. (پیشین، ص ۲۱۰) سیمین دانشور در هجدهم اسفند ماه ۱۳۹۰ در گذشت.

### ادبیات

«ادبیات بر همه آثار و موضوعات ادبی، اعم از شفاهی، مخطوط و چاپی اطلاق می‌گردد. بنابراین سرودها، آوازاها، افسانه‌های فولکلوریک (عامیانه) و ضرب‌المثل‌ها و حکایات و داستان‌های اساطیری و مذهبی شفاهی را جزو ادبیات محسوب داشته‌اند. در تعریف دیگر، ادبیات به کلام و متنی گفته می‌شود که زیبا و دلپسند و دارای ظرافت و جمال هنری و به اخلاقیات رهنمون باشد.



ادبیات نیز مثل سایر هنرها از قبیل موسیقی و نقاشی و مجسمه‌سازی دارای اهمیت و اعتبار و نزد همه ملل و اقوام، ارزشمند است. حتی باید گفت عمق و ارزش و جامعیتش بیش از همه هنرهاست، زیرا در زمینه بررسی‌های روحی و تجسم احوال آدمی و طبیعت انسان، پر اهمیت تر و برتر از همه هنرهاست.» (سعیدیان، دایرة المعارف ادبی، ۱۳۶۳، صص ۸-۷)

### جامعه

«جامعه به گروهی از افراد اطلاق می‌شود که مدت زمان درازی با هم زندگی کرده باشند... و سرانجام توانسته باشند خودشان را با عنوان یک واحد اجتماعی متمایز از گروه‌های دیگر، سازمان داده باشند.» (کوئن، درآمدی به جامعه‌شناسی، مترجم: محسن ثلاثی، ۱۳۷۳، ص ۳۷)

«امیل دورکیم، جامعه‌شناس فرانسوی در مبحث ریخت‌شناسی اجتماعی خود، جامعه را مجموعه اندام‌واری می‌داند که یاخته اولیه آن را انسان تشکیل می‌دهد و مطابق با همین سیستم اندام‌وار جامعه است که دورکیم، جامعه را مجموعه‌ای پیوسته و حیات‌وار می‌شناسد که به سبب وجود یاخته‌های زنده، دارای حیات و نفس زنده و روح و وجدان جمعی است.» (قربانی، نگاهی به رمان خزان، ۱۳۷۸، ص ۸)

### نقد جامعه‌شناسانه (sociological)

«نقدی است که در آن منتقد، اثر ادبی را از این دیدگاه که بین اجتماع و هنرمند و اثر ادبی، رابطه‌ای زنده و جدایی‌ناپذیر وجود دارد، مورد بررسی قرار می‌دهد. در این شیوه منتقد باید از مکان و زمانی که نویسنده در آن زیسته و موقعیت و اوضاع و احوالی که او را احاطه کرده است، آگاهی کامل داشته باشد تا بتواند اثر هنری را که واکنش روحیه هنرمند نسبت به جامعه و آینه اعتقادات و برداشت‌های او از محیط خویش است مورد مطالعه و دقت قرار دهد و درباره ارزش‌های آن قضاوت کند. ظهور مکتب رئالیسم یا واقع‌گرایی در اواخر قرن نوزدهم، به اهمیت هنر و ارزش‌های اجتماعی و گرایش به این شیوه نقد، کمک زیادی کرد. دوران رواج این روش، اوایل قرن بیستم، یعنی سال‌هایی بود که دگرگونی‌های بزرگ اجتماعی و سیاسی، توجه بیشتری را



نسبت به ارتباط هنرمند و جامعه برانگیخت و آثار ادبی به عنوان انعکاس احوال جامعه یا مظهر واقعیت‌های موجود در آن تلقی و تفسیر شد. آن چه درباره شیوه نقد جامعه‌شناسانه، به خصوص در مورد نظریه ایپولیت تن که تمام مظاهر ذوق و هنر را محصول علل خارجی می‌دانست، می‌توان گفت، این نکته است که در این شیوه، نقش کمی برای نیروی خلاقه و گرایش‌های ذوقی و شخصی هنرمند، در نظر گرفته می‌شود و به این دو نکته توجه می‌شود که چرا اوضاع و احوال و محیط مساوی، هنرمندانی با دیدگاه‌ها و با آثار هنری کاملاً متفاوت به وجود می‌آورد و چرا بسیاری از هنرمندان و آثار هنری آن‌ها فراتر و پیش‌تر از زمان و محیط خود هستند و شناخت آن‌ها از طرف جامعه نیاز به گذشتن زمان و تحولات بعدی جامعه دارد.» (میرصادقی، واژه‌نامه هنر شاعری، ۱۳۷۶، صص ۲۷۲-۲۷۱)

### روش مقایسه تاریخی در مطالعات اجتماعی

نقد جامعه‌شناسانه را «نقد تاریخی» نیز می‌گویند، چرا که در بررسی اوضاع و احوال تاریخی دوران زندگی هنرمند با استفاده از این روش می‌کوشد به درک چگونگی جنبه‌های مختلف زندگی اقوام و ملل و رابطه علت و معلولی وقایعی که باعث تغییر و تغییر نظم جامعه شده است، دست بیابد و مراحل تحول جامعه را از لابه لای مطالعات خود بیرون کشد. منابع کاربردی غیر مادی در این روش، عبارتند از: منابع مکتوب از قبیل کتب تاریخی و اجتماعی، روزنامه‌ها و مجلات، شرح وقایع تاریخی، زندگی‌نامه‌ها یا بیوگرافی اشخاص، شرح خاطرات، سفرنامه‌ها، اسناد تاریخی مانند فرمان‌ها و قوانین، مقاله‌نامه‌ها و... است. (برداشت نگارنده از: طیبی، مبانی جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی ایلات و عشایر ۱۳۷۱، صص ۸۷-۸۶)

از آنجا که خانم سیمین دانشور نیز در «سووشون»، وقایع، شرایط و تغییرات تاریخی-اجتماعی جامعه خود را در جنگ جهانی دوم، بر بستر رمان نشانده است، روش تحقیق جامعه‌شناسانه این رمان نیز روش مقایسه تاریخی است. بدین منظور بررسی شرایط و اوضاع داخلی ایران، خصوصاً نواحی جنوبی آن در خلال جنگ جهانی دوم، الزامی می‌نماید.



### اوضاع داخلی ایران در جنگ جهانی دوم

برای سال‌های متمادی، ایران میدان رقابت و توسعه‌طلبی‌های روسیه و امپراطوری بریتانیا بود و در حدّ کمتری نیز مطمع نظر آلمان و فرانسه. روس‌ها و انگلیسی‌ها پیوسته تلاش می‌کردند که از راه مداخله در امور ایران از لحاظ سیاسی و اقتصادی، نفوذ خود را گسترش دهند تا آنجایی که این رقابت‌ها محدود به روسیه و انگلستان می‌شد، استقلال ایران محفوظ می‌ماند ولی چنانچه این دو قدرت با حریف نیرومندی که منافع هر دو را به مخاطره می‌افکند روبه‌رو می‌شدند، استقلال و تمامیت ارضی ایران نیز مورد معامله دو حریف کهنه و دشمن قدیم قرار می‌گرفت. رقابت روسیه و انگلستان در ایران در قرن بیستم نیز همچنان ادامه داشت تا این که اشتراک منافع بزرگ‌تر آنها در مقابل آلمان هیتلری، بار دیگر دو رقیب را بر آن داشت تا با یکدیگر متحد شده و به خاک ایران تجاوز کردند و کشور را به اشغال خود درآوردند. تهاجم به ایران و اشغال آن در جنگ دوم جهانی تنها یک اشغال نظامی صرف نبود بلکه دخالت تامّ و تمام در امور مملکت و در نتیجه به وجود آوردن بحران‌های اقتصادی و مسائل و مشکلات بی‌شمار دیگر برای دولت و ملت ایران محسوب می‌شد. مسائل داخلی ایران در طی جنگ دوم جهانی را باید به مسائل اقتصادی، سیاسی، اداری و روابط بین‌الملل تقسیم نمود و البته این تقسیم‌بندی، سبب جدایی مسائل و مشکلات اقتصادی و سیاسی و اداری، از مسئله روابط خارجی و بین‌الملل ایران نمی‌شود. بسیاری از مبتلابه داخلی باید مستقیماً در ارتباط با روابط ایران با دو قدرت بزرگ یعنی اتحاد شوروی و انگلستان مورد بررسی قرار گیرند بعضی از این مشکلات ناشی از جنگ و برخی دیگر، نتیجه مستقیم اشغال کشور به وسیله ارتش‌های خارجی و حضور آنها در کشور بود. هجوم ناگهانی ارتش‌های متفقین به ایران، نگرانی شدیدی در سراسر ایران پدید آورد و به دنبال حوادث ناشی از این هجوم، سررشته امور در غالب موارد از دست دولت بیرون رفت. ناامنی و هرج و مرج، وضع نابه‌سامان اقتصادی، مسئله نان و موادّ غذایی و تعیین روابط جدید با دولت‌های اشغالگر، همه مسائل و مشکلات بزرگی بر سر راه دولت بودند. (پیشین، ص ۷۰)

بازتاب و انعکاس مسائل مذکور که جامعه آن روز ما را تحت الشعاع خود قرار داده بود به روشنی در جای جای رمان «سوّشون» به تصویر کشیده شده است و این بیانگر تأثیرگذاری اجتماع و



اوضاع اجتماعی در آثار ادبی و نتیجتاً در فرهنگ و ادبیات جامعه است. ما نیز برای نمایاندن این تأثیر به بررسی اوضاع و شرایط اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و حکومتی جامعه در قالب طبقات اجتماعی می‌پردازیم.

### طبقات اجتماعی

«طبقه اجتماعی به بخشی از اعضای جامعه اطلاق می‌شود که از نظر ارزش‌های مشترک، حیثیت، فعالیت‌های اجتماعی، میزان ثروت و متعلقات شخصی دیگر و نیز آداب معاشرت، با بخش‌های دیگر جامعه تفاوت داشته باشند. در جوامع نوین، سه شاخص بنیادی برای طبقه اجتماعی وجود دارند که عبارتند از: درآمد، شغل و سطح تحصیلات. علاوه بر این شاخص‌های بنیادی، متغیرهای مهم دیگر طبقات اجتماعی عبارتند از: مذهب، ملیت، جنسیت، محل سکونت و زمینه خانوادگی» (کوئن، درآمدی به جامعه‌شناسی، مترجم: محسن ثلاثی، ۱۳۷۳، ص ۱۷۸)

«بسیاری از نظام‌های تاریخی، صاحب‌قشر بندی اجتماعی خیلی کوچک و انعطاف‌ناپذیری بوده‌اند و فقط معدودی از جوامع، تحرک‌های طبقاتی را تجربه کرده‌اند. در این زمینه «ویلفرد و پاره‌تو»، جامعه‌شناس ایتالیایی نتیجه گرفته‌است که جامعه‌ها همواره مواجه با حالت «گردش برگزیدگان» بوده‌اند، خواه از طریق سرنگون‌سازی و یا حمله و خواه از طریق دگرگونی‌های طبیعی درون آن جامعه. به اعتقاد او افراد در جامعه، معمولاً به دو طبقه تقسیم می‌شوند: «طبقه بالا» که برگزیدگان و بزرگان جامعه هستند و این طبقه شامل عدده معدودی است و «طبقه پایین»، اکثریت افراد زحمت‌کش جامعه را دربرمی‌گیرد. افرادی از طبقه پایین که دارای صفات عالی هستند، می‌توانند به طبقه بالا بروند و افرادی از طبقه بالا که به نحوی دچار انحطاط گردند، در طبقه پایین قرار می‌گیرند. این امر سبب تحولاتی می‌شود که «پاره‌تو» آن را «انتقال برگزیدگان» نامیده است.» (محسنی، مقدمات جامعه‌شناسی، ۱۳۶۸، ص ۱۲۱)



### طبقات اجتماعی در سووشون

در رمان سووشون، با جامعه فئودالی رو به رو هستیم که در آن معدودی از زمین‌داران توانگر، رهبری انبوهی از مردم فرودست را برعهده دارند، بدون شک در چنین جامعه‌ای، حرف اول را زمین و زمین‌داران می‌زنند. به گفته «بنژامن گرار»، تاریخ‌دان اروپایی، «اساس جامعه فئودالی، زمین است.» (توفیق، نقد آگاه، نظام فئودالی در اروپا، ۱۳۶۳، ص ۶۲)

«در جامعه فئودالی، بارزترین رابطه انسانی، پیوند میان فرودست و رئیس بلافصل بود. بدین ترتیب مرحله به مرحله، زنجیره پیوند کهتران به مهتران، شکل یافت. زمین، خود ثروتی گرانبها نبود، جز این که می‌شد با آن افرادی را به خدمت درآورد و معاش آنان را فراهم کرد.» (پیشین، صص ۶۴-۶۳)

بر این اساس، طبقات اجتماعی در جامعه سووشون نیز به دو طبقه (بالا) و (پایین) تقسیم می‌شوند. افراد متعلق به طبقه بالا در جامعه سووشون عبارتند از: حاکمان، خوانین، مالکان و زمین‌داران بزرگ و بازرگانان و وابستگان آنها (اعم از افراد داخلی یا خارجی) که به نحوی در بهره‌رسانی و متقابلاً بهره‌بری، دارای منافع مشترک هستند. افراد متعلق به طبقه پایین در این جامعه عبارتند از: دهقانان و کشاورزان، پیشه‌وران، ایلیاتی‌ها، خوشه‌چینان و کسانی که از نظر منافع با این افراد، مشترک و برابر هستند. در چنین جوامعی، افراد طبقه پایین، فقط در شرایطی می‌توانند به طبقه بالا ارتقا یابند که یا شرایط و ویژگی‌های خاص (مادی و ارزشی) طبقه بالا را کسب کنند و یا بنا به خواست و ضرورت افراد بالادست، در جهت تحقق اهداف و منافع ایشان به این طبقه راه یابند که البته این امر به ندرت صورت می‌پذیرد. لازم به ذکر است که تجزیه و تحلیل «طبقه متوسط» در مطالعات جامعه‌شناسی، توسط جامعه‌شناسان از سال ۱۹۵۰ میلادی به بعد صورت گرفته است. از این رو در بررسی طبقات اجتماعی در جامعه سووشون - که وقایع و اوضاع مردم فارس را در دوران جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹ میلادی) بازگو می‌کند - طبقه متوسط در آن نمودی ندارد. (برداشت نگارنده از: محسنی، مقدمات جامعه‌شناسی، ۱۳۶۸، ص ۲۳۵)

در جامعه متصور در سووشون، با جامعه‌ای روبه‌رو می‌شویم که در اثر عوارض و مشکلات خاص جنگ و حضور بیگانگان در عرصه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، شاهد شکل‌گیری





اندیشه‌ها، افکار و به تبع آن، احزاب و گروه‌های متعددی است و مردم آن، تحت تأثیر نفوذ فرهنگ بیگانه و اندک منافی که از معامله با بیگانگان نصیبشان می‌شود، کم‌کم به استفاده از کالاهای مصرفی، گرایش می‌یابند و جامعه به سوی مصرفی شدن، پیش می‌رود، ولی با این حال، از نظر طبقات اجتماعی، تنوع طبقاتی در این جامعه مشاهده نمی‌شود. چرا که افراد در گروه‌های بیگانه، هر یک به تبع اهداف و منافع خاص خود به یکی از دو طبقه بالا و پایین متمایل شده و در آن جای می‌گیرند. به عنوان مثال، در این رمان، عزت الدوله که متعلق به طبقه بالای جامعه است، برای جلب منافع بیشتر، در خدمت بیگانگان قرار می‌گیرد و حتی به قاچاق اسلحه برای آنان می‌پردازد: «عزت الدوله ادامه داد: هر چه می‌کشم از دست اولاد است... می‌دانید افسرها و سربازهای خارجی را به اسم دیدن عتیقه می‌فرستد اینجا و آنها هر چه زیادی داشته باشند به ما می‌فروشند و من به وسیله ننه فردوس می‌فروشم. مثلاً بیسکویتی، صابونی، کفشی... جورابی... پارچه ابریشمی... عمه خانم به خشونت گفت: تو خیال می‌کنی هیچ کس نمی‌داند؟ همه می‌دانند که تو زن به آن متشخصی، قاچاقچی شده‌ای. در این سفره نمی‌خواستم به رویت بیاورم... راننده پسر، داستان قاچاق جهرمت را تو قهوه‌خانه دومیل برای همه تعریف کرده... عزت الدوله حتی عصبی نشد. فقط گوشه لبش لرزید. گفت: حتماً هم او لومان داده. هر چه گفتم پسر! این راننده را در این تابستان سیاه، پُر از قحطی و مرض از کار بی‌کار نکن، نشنید. از دست اولاد، چه می‌کشم؟... زری رو کرد به عزت الدوله و گفت تقریباً دستگیرم شد. ننه فردوس، قاچاق می‌برده و گیر افتاده است. عزت الدوله آهی کشید و گفت: کاش به همین سادگی بود. این دفعه اسلحه قاچاق داشته...» (دانشور، سووشون، ۱۳۷۷، صص ۱۶۸-۱۶۶) و یا خان کاکا (= ابوالقاسم خان؛ برادر یوسف) که برای رسیدن به مقام و کالت، در خدمت بیگانگان قرار گرفته و بهره‌فراوانی به آنان می‌پردازد: «ابو القاسم خان... رو به هرمز گفت:... آدم عاقل اهل این دنیا، مثل من و یسکی قاچاقش فراهم است. نمی‌شود که از این فرنگی‌ها هیچ استفاده‌ای هم نکرد... پشت سر تو، خوش‌عالم را می‌گذرانند و به ریشت می‌خندند. بگذار این خبر خوش را به همه‌تان بدهم... دیگر خر ما از پُل گذشت و وکالتم مسجّل شد. تلگراف قبولی من از تهران، امروز صبح رسید...» (پیشین، ص ۱۲۳)

«ابوالقاسم خان... بابا جان این وکالت هفتاد هزار تومان برای من تمام شد...» (پیشین، ص ۱۵۰)



### سبک زندگی و شرایط عضویت در طبقه اجتماعی

«سبک زندگی به شیوه زندگی طبقات اجتماعی اطلاق می‌شود. هر طبقه‌ای، سبک زندگی ویژه و رویکردها و باورکردهای مخصوص و مقبول خود را دارد. طبقه اجتماعی مادرزادی هر فرد در نحوه زندگی، تعداد سال‌های عمر، سلامتی روانی، تحصیلات، شغل، رفتار سیاسی، ثبات زناشویی، وابستگی‌های مذهبی، مشارکت اجتماعی و رویکردهایش، تأثیر تعیین‌کننده‌ای دارد.» (کوئن، درآمدی به جامعه‌شناسی، مترجم: محسن ثلاثی، ۱۳۷۳، ص ۱۸۳)

### امید به زندگی

«این نکته در مجموع ثابت شده است که هرچه منزلت اجتماعی فرد بالاتر باشد، امید زندگی اش نیز بیشتر است. نرخ مرگ و میر کودکان در میان طبقه پایین، نسبت به طبقه بالاتر، افزون‌تر است.» (پیشین، ص ۱۸۴)

از آنجا که افراد در طبقه بالا، در حین بروز مشکلات، به پشتیبانی‌های مالی، نفوذی و روانی بیشتری، دسترسی و تکیه دارند، امیدشان در حل مشکلات و نتیجتاً زندگی، بیشتر می‌شود. حال آن که افراد در طبقه پایین از چنین امتیازی برخوردار نیستند. در این رمان نیز نمودهایی از این مسأله را می‌بینیم، مثلاً در هنگام شیوع بیماری تیفوس در شهر، مردم طبقه پایین که در ده زندگی می‌کردند، امید و امکان بهبودشان کمتر از افراد طبقه بالا بود: «زری گفت: من برای ساعت هفت، وقت گرفته‌ام. پرستار گفت: خانم جون این روزها وقت گرفتن، فایده‌ای ندارد. همه جور مریض هجوم می‌آورند. تو حیاط غلغله است. ندیدید؟ زری گفت: چرا دیدم. یکیشان هم مرده بود. پرستار با خونسردی گفت: بله تا با الاغ از ده به اینجا بیاورندشان نفس آخر را کشیده‌اند.» (دانشور، سووشون، ۱۱۰، ۱۳۷۷) اما این مسأله در مورد «کلو» که تحت حمایت طبقه بالا بود و در خانواده یوسف زندگی می‌کرد چنین نبود و با نفوذ خان کاکا به راحتی توانستند او را از مرگ نجات دهند. «سه شنبه صبح، کلو تب کرد... شگی نبود که تبش، تب محرّقه است و احتمال داشت همه‌شان بگیرند. اما کدام مریض‌خانه؟ حتی دکترهای درجه اول شهر هم تیفوس گرفته بودند و می‌گفتند حال خانم مسیحا دم (از طبقه بالا) و سه پرستار مریض‌خانه نمازی، وخیم است. خدیجه



از سکیته نان‌بند شنیده بود که حاذق‌ترین طیب شهر، دکتر عبدالله خان، از بالین خانم مسیحا دم تکان نمی‌خورد. زری نمی‌خواست به خان‌کاا رو بزند اما چاره نداشت... آخر نمی‌شود که یک دکتر در خانه یک بیمار، بست بنشیند و به بیماران دیگر بگوید من دیگر خودم را متقاعد کرده‌ام. هر چند آن یک بیمار، خیلی جوان باشد و زحمت مردم شهر را خیلی کشیده باشد...» (پیشین، صص ۱۵۰-۱۴۷)

### سلامت روانی

«سلامتی روانی نیز به طبقه اجتماعی بستگی دارد. هر چه طبقه اجتماعی فرد بالاتر باشد، احتمال اختلال روانی‌اش، کمتر است. درمان اختلال روانی نیز به طبقه اجتماعی ارتباط دارد. بیماران روانی وابسته به طبقه پایین معمولاً در آسایشگاه‌های عمومی بستری می‌شوند ولی اعضای طبقه بالا معمولاً به وسیله روان‌پزشکان و روان‌شناسان خصوصی درمان می‌شوند.» (کوئن، درآمدی به جامعه‌شناسی، مترجم: محسن ثلاثی، ۱۳۷۳، ص ۱۸۴)

«زری در حال رفتن بود، سرپرستار به طرفش آمد و گفت: شکر خدا حال خانم مسیحا دم خیلی خوب است. منتقلشان کردیم به اتاق خصوصی... پس بیماری که همه سنگش را بر سینه می‌زدند، خانم مسیحا دم بود... سرپرستار گفت: کس و کارش می‌گویند از بس در این گرما کار کرده، مغزش عیب کرده اما دکتر می‌گوید به علت تب محرقه و فرسودگی از کار، هر دو...» (دانشور، سووشون، ۱۳۷۷، ص ۲۱۲)

و یا: «سرپرستار صدا زد: «علی...» علی، بیمار سوگلی زری بود. پسر جوان بلندبالایی که سه بار از دیوانه‌خانه گریخته بود... غلام می‌گفت که مثل یک بره سر به راه دنبالم آمد. گرسنگی از پا در آورده بودش...» (پیشین، ص ۱۰۱)

### تحصیلات

«سطح تحصیلات یک فرد نیز به طبقه اجتماعی‌اش بستگی دارد. معمولاً هر چه طبقه اجتماعی شخص، بالاتر باشد، سطح تحصیلاتش نیز بالاتر است.» (کوئن، درآمدی به جامعه‌شناسی، مترجم: محسن ثلاثی، ۱۳۷۳، ص ۱۸۴) برای نمونه «خسرو» که متعلق به طبقه بالای جامعه بود، امکان تحصیل برایش



وجود داشت ولی «کلو» که از طبقه پایین بود، این امکان برایش وجود نداشت و آمدن او به شهر که می‌توانست این امکان را به او بدهد، برایش یک امتیاز بود و یا «یوسف» که از خوانین بود از تحصیلات بالایی برخوردار بود.

### شغل

«اعضای طبقه پایین (= دهقانان، کشاورزان، کارگران و...) معمولاً به مشاغل یدی بدون مهارت یا نیمه‌ماهر اشتغال دارند. اما اعضای طبقه بالا (= پزشکان، مدیران و...) در مشاغل تخصصی و مدیریت کار می‌کنند.» (پیشین).

### رفتار سیاسی

«طبقه اجتماعی مهم‌ترین عامل در تعیین رویکردها و رفتار سیاسی افراد به شمار می‌آید. اعضای طبقه پایین به دلایل اقتصادی، بیشتر به احزاب محافظه‌کار، رأی می‌دهند. میان طبقه اجتماعی و میزان مشارکت در فراگرد سیاسی نیز ارتباط وجود دارد. اعضای طبقه پایین معمولاً به اندازه طبقات بالاتر، علاقه به مشارکت سیاسی ندارند.» (پیشین).

مردم طبقه پایین که مشغله‌های بیشتری برای گذران زندگی و رفع مشکلات خود دارند، کمتر دارای ایده‌های خاص سیاسی و حزبی می‌شوند و در صورت مشارکت نیز در گروه‌هایی جای می‌گیرند که شعارشان برابری و آزادی خواهی باشد.

دکتر ایرج ذوقی در بررسی اوضاع سیاسی ایران در جنگ جهانی دوم، حضور مشارکت سیاسی مردم را با توجه به طبقه‌شان، این گونه ترسیم کرده است: «حدود دو سوم از جمعیت هجده ملیونی ایران را کشاورزان و عشایر و قبایل تشکیل می‌دادند که اکثراً بی‌سواد، ناآگاه و فقیر بودند. تنها مسأله مورد توجه این دسته از مردم به دست آوردن قوتی برای گذران زندگی و تنها امیدشان زیستن در صلح و آرامش بود و این که مالکان و رؤسای قبایل و خان‌ها از اعمال زور و اجحاف نسبت به آنها خودداری نمایند. یک سوم دیگر جمعیت کشور نیز در شهرها یا در جوار شهرهای بزرگ زندگی می‌کردند. که نیمی از آنها را کارگران بی‌سواد تشکیل می‌دادند که تا حد کمی از



شعور سیاسی برخوردار بودند و آن هم به دلیل رابطه آنها با شهرها و زندگی در شهر بود. نیم دیگر که حدود یک ششم جمعیت را تشکیل می‌دادند دارای آگاهی‌های سیاسی در حد تصمیمات و شغل و حرفه خود بودند. این دسته، شامل کارمندان دول، تجار متوسط و کوچک، خرد مالکان و فرهنگیان و دانشجویان و کارگران حرفه‌ای می‌شد. در رأس این هرم اجتماعی و سیاسی، عده‌ی قلیلی که یک درصد کل جمعیت ایران را تشکیل می‌داد، قرار داشتند که کنترل ثروت و زمام امور سیاسی و دولتی را در دست داشته و بر مردم حکومت می‌کردند. این طبقه از مالکان و زمین داران بزرگ، صاحبان سهام و اشراف سیاستمدار، حکومتگران واقعی کشور محسوب می‌شدند. تمام مقامات و پست‌های مهم دولتی در اختیار این عده قلیل بود. کنترل و انحصار تجارت و بازرگانی را در اختیار داشته و صنایع بزرگ و کوچک و کارخانجات نیز مطلقاً متعلق به آنها بود و اکثریت کرسی‌های مجلس شورای ملی را نیز در اختیار خود داشتند...» (ذوقی، ایران و قدرت‌های بزرگ در ایران در جنگ جهانی دوم، ۱۳۶۸، صص ۸۹ - ۸۸)

### ثبات زناشویی

«این امر ثابت شده است که ثبات زناشویی در میان طبقه بالا از طبقه پایین بیشتر است و کمتر با طلاق، جدایی و از هم گسیختگی رو به رو است.» (کوئن، درآمدی به جامعه‌شناسی، مترجم: محسن ثلاثی، ۱۳۷۳، ص ۱۸۴)

از آنجا که اوضاع و شرایط زندگی، در کیفیت روابط افراد خانواده و ثبات یا تزلزل آن بسیار مؤثر است، نقش طبقات اجتماعی در این امر، غیرقابل انکار است. البته در رمان سووشون، کمتر با از هم گسیختگی خانواده رو به رو می‌شویم. بر این اساس می‌توان گفت تأثیر طبقات اجتماعی در مسئله ثبات زناشویی، امری نسبی است. چه، که در بسیاری از موارد می‌بینیم که علی‌رغم وجود مصائب و مشکلات در نهاد خانواده، عواملی چون عامل ایمان و عقیده، نقش بیشتری در حفظ و ثبات خانواده داشته‌اند و چنانچه می‌بینیم یکی از مواردی که در این رمان، از طلاق و جدایی صحبت شده بود، عزت الدوله بود که به طبقه بالای جامعه تعلق داشت و از آنجا که نمی‌خواست بگویند مادر پسرش، مطلقه است، شوهر ناباب خود را تحمل کرده و به زندگی با او ادامه داده بود. (شرح مبسوط زندگی عزت الدوله در سووشون، صص ۹۳ - ۷۸)



### وابستگی‌های مذهبی

«میان طبقه اجتماعی و تعلقات مذهبی، همبستگی نزدیکی برقرار است، معمولاً اعضای طبقه بالا دوست دارند که سِمَت‌های رهبری را در دست داشته باشند و بیشتر به جنبه زیباشناختی دین، علاقه‌مندند. میزان مشارکت آنها در فعالیت‌های مذهبی، محدود است و بیشتر زمانی به این کار می‌پردازند که رسوم اجتماعی اقتضا کند.» (کوئن، درآمدی به جامعه‌شناسی، مترجم: محسن ثلاثی، ۱۳۷۳، صص ۱۸۵-۱۸۴) مثل پدر یوسف و خانم فاطمه که مجتهد جامع الشرايط شهر شیراز بود و بنا بر رسوم و آدابی که متعلق به این گروه است رفتار می‌نمود. «اما اعضای طبقه پایین در برابر جاذبه‌های مذهبی، بیشتر واکنش عاطفی دارند. به همین دلیل طبقه پایین به فرقه‌های بنیادگرا و مدعی تجدید حیات دین بیشتر گرایش دارند.» (پیشین.) مثل «کلو» که گرایشی عاطفی به مذهب مسیحیت پیدا کرده بود و به تقلید آداب کشیشان مسیحی می‌پرداخت، اما زمانی که به نتیجه نمی‌رسید دوباره قسم حضرت عباس می‌خورد و به عقایدی که با وجودش گره خورده بود روی می‌آورد و یا «پدر کلو» که قسم حضرت عباس خورده بود و مرگ خود را به خاطر این دروغ، حتمی می‌دید و تا زمانی هم که بر اثر بیماری تیفوس در گذشت، از این مسأله رنج می‌برد.

### مشارکت اجتماعی

«معمولاً هر چه طبقه اجتماعی فرد بالاتر باشد، احتمال مشارکت و درگیری‌اش در فعالیت‌های اجتماعی بیشتر است. سطح مشارکت فعال در باشگاه‌های ملی اجتماعی، انجمن‌های شهری، انجمن‌های خانه و مدرسه و سازمان‌های سیاسی در میان اعضای طبقه پایین، نازل‌تر است.» (پیشین، ص ۱۸۵) نمود این مسأله را در سراسر رمان سووشون شاهدیم. برای نمونه «پدر یوسف» که رهبری دینی مردم شهر را بر عهده داشت، مشارکت و نقش بیشتری در اجتماع داشت به طوری که برخی از مخالفانش از ترس این که فتوای جهاد بدهد، با او کنار می‌آمدند و یا خود «یوسف» که خان بود و با پنج نفر دیگر از مالکان شهر هم‌قسم شده بودند که محصول خود را به بیگانگان نفروشدند و علی‌رغم مخالفت‌های بسیاری از افراد، موفق شدند و یا «ملک رستم» و «ملک سهراب» که از



خوانین بودند، نقش مهمی در جنبش‌های عشایر داشتند. همین‌طور «زری» و «عزت‌الدوله» که عضو انجمن جمعیت زنان بودند و روی هم رفته تمامی این افراد، متعلق به طبقه بالای جامعه بودند.

### رویکردها

«شاید مهم‌ترین تمایز رویکردی میان طبقه پایین و بالای جامعه، این باشد که اعضای طبقه پایین، ارضای فوری نیازهایشان را بر پاداش‌های بزرگ‌تر و مهم‌تر آتی ترجیح می‌دهند.» (پیشین.) «این یکی از ویژگی‌های بارز طبقه دهقانان است. فوستر در بررسی رفتار دهقانان مکزیک مشاهده کرده است که آنها چنانچه مبلغی پول به دست آورند بلافاصله تمامی آن را خرج می‌کنند. این امر در ایران نیز بارها مشاهده شده است که در پاسخ به این رفتار روستائیان، در نواحی دشت گرگان، برخی از خریداران، تمامی بهای محصول را یک‌جا نمی‌پردازند بلکه به صورت پرداخت‌های متعّد و در فاصله زمانی طولانی، دین خود را به روستایی ادا می‌کنند.» (صالحی، جامعه‌شناسی معاصر، ۱۳۵۴، صص ۱۱۱-۱۱۰) «اعضای طبقه پایین به جز در امور اقتصادی، دیدگاهی بسیار محافظه‌کارانه‌تر از طبقه بالا دارند. حال آن که طبقه بالا، دیدگاه‌های جسورانه‌تری دارند.» (کوئن، درآمدی به جامعه‌شناسی، ترجمه: محسن ثلاثی، ص ۱۸۵) نمود این امر در رمان سووشون، «عزت‌الدوله» و پسرش «حمید خان» است که برای به دست آوردن پول و قدرت، گستاخانه، دست به هر کاری می‌زنند و یا «خان کاکا» که برای کسب مقام و کالت و دستیابی به نفوذ اجتماعی، بسیار تلاش می‌کرد و بهره‌فراوانی پرداخته بود و حتی رودر روی برادر خویش، یوسف، قرار می‌گرفت. چنانچه پیشتر نیز گفته شد این افراد به طبقه بالای جامعه تعلق داشتند.

### فرهنگ و سنن و تداوم اجتماعی

«فرهنگ، شیوه عمومی زندگی گروه‌هایی از مردم است. عناصر فرهنگی از قبیل عادات، سنت‌ها، اعتقادات، ارزش‌ها و نقاط نظر مشترک، انسان‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهند و وحدت اجتماعی خاصی به وجود می‌آورند. تایلور، مردم‌شناس انگلیسی، اعتقاد داشت که فرهنگ، عبارت است از مجموعه پیچیده‌ای از علوم، دانش‌ها، هنرها، افکار و اعتقادات، قوانین و مقررات، آداب و رسوم و



سنت‌ها و به طور خلاصه، کلیهٔ آموخته‌ها و عاداتی که یک انسان به عنوان عضو جامعه اخذ می‌کند. فرهنگ از طریق دیگر انسان‌ها آموخته می‌شود و نحوهٔ آموزش آن بر اثر روابط متقابل میان انسان‌ها صورت می‌گیرد. بنابراین فرهنگ، جنبهٔ غریزی ندارد و از طریق توارث منتقل نمی‌شود، چرا که یک تولید اجتماعی است. فرهنگ، محصول میراث اجتماعی است و در ترکیب آن عواملی مانند اطلاعات و دانش‌های موجود در جامعه، تحولات و تغییرات اجتماعی، روابط اجتماعی و وسایل ارتباط جمعی مداخله دارند. می‌توان خلاصه کرد که فرهنگ مجموعه‌ای است که نسل به نسل، انتقال می‌یابد، عناصر آن بر روی هم انباشته می‌شود. از محلی به محل دیگر نشر می‌یابد، دست به گزینش می‌زند، می‌تواند ابعاد تخصصی پیدا کند، به برخی از پاره‌فرهنگ‌ها تقسیم می‌شود و بالاخره دستخوش بحران می‌گردد.

با توجه به مطالب فوق می‌توانیم نتیجه بگیریم که فرهنگ دارای کارکردهای ویژه‌ای است و به این اعتبار است که اصطلاح فرهنگ، خلأ انسان است، مبالغه‌آمیز نیست. فرهنگ مشخص می‌دارد که خانواده چه ساختی باید داشته باشد. فرهنگ، ضابطه‌هایی در جهت اجتماعی کردن و مراقبت از فرزندان برقرار می‌کند... فرهنگ، به وجود آورندهٔ نظام آموزشی است... فرهنگ، به وجود آورندهٔ ارزش‌هاست... فرهنگ، به وجود آورندهٔ قهرمانانی است که سرمشق سایرین قرار می‌گیرند. نهایت این که حیطهٔ کارکردهای فرهنگ، بسیار گسترده است و علاوه بر آن، مواردی مانند مشخص کردن نیازهای اقتصادی، برقراری وسایل نظارت اجتماعی و تنظیم رابطهٔ میان انسان و عوامل فوق طبیعی رانیز شامل می‌شود.» (محسنی، مقدمات جامعه‌شناسی، ۱۳۶۸، صص ۱۶۷-۱۶۴)

در تعریف فرهنگ یادآور شدیم که یکی از ابعاد فرهنگی هر جامعه، آداب و رسوم و سنن خاص آن است که می‌تواند متمایزکنندهٔ آن جامعه از جوامع دیگر باشد. لیکن با توجه با خاصیت آموزش‌پذیری و انتقال‌پذیری عناصر فرهنگی، کمتر جامعه‌ای را می‌توان یافت که از این نظر، دست نخورده باقی مانده باشد و این امر خصوصاً در جهان معاصر که عرصهٔ ارتباطات و تبادل اطلاعات است، بسیار مشهود است و ما شاهد شکل‌گیری فرهنگ‌های کوچک، در ساختمان فرهنگی جوامع هستیم. این پاره فرهنگ‌ها در صورتی که با فرهنگ جامعهٔ مورد نظر، هم‌سویی و هم‌خوانی داشته باشند، سبب تقویت و گسترش فرهنگ آن جامعه می‌شوند اما در صورت مغایرت





با ارزش‌های فرهنگی و نهایتاً تزلزل فرهنگی می‌شوند که نمود آن را در حضور فرهنگ کشورهای غربی در جوامع دیگر می‌بینیم که از آن به بحران هویت یا غرب زدگی تعبیر می‌شود. در رمان سووشون نیز که بیانگر شرایط مردم فارس در جنگ جهانی دوم است، شاهد حضور نیروهای مختلف بیگانه و به تبع آن، وجود پاره‌فرهنگ‌های فراوانی هستیم و به ندرت می‌توانیم آداب و رسومی را بیابیم که اصیل و واقعاً متعلق به خود جامعه باشد و در تمام آیین‌های زندگی مردم، رد پای فرهنگ بیگانه مشاهده می‌شود. بر این اساس در بررسی آداب و رسوم موجود در این رمان، به چند مورد که در این زمینه، جلوه نسبتاً بیشتری دارند بسنده می‌کنیم.

### آیین ازدواج

آیین ازدواج، یکی از مراحل چهارگانه زندگی انسان است و چون با سرور و شادمانی همراه است، طبیعتاً بیشتر به آن پرداخته می‌شود و دارای آداب و رسوم و خاصی است که در جوامع مختلف، متفاوت خواهد بود.

در رمان سووشون، مراسم ازدواج دختر حاکم، نمونه‌ای است که به تفصیل به تصویر کشیده شده است: « آن روز، روز عقدکنان دختر حاکم بود. نانوایا با هم شور کرده بودند و نان سنگکی پخته بودند که نظیرش را تا آن وقت، هیچ کس ندیده بود. مهمان‌ها، دسته دسته به اطاق عقدکنان می‌آمدند و نان را تماشا می‌کردند. یوسف رفت و زری همان طور ایستاده بود و به نان نگاه می‌کرد خم شد و سفره قلمکار را کنار زد. دو تا لنگه در را به هم چسبانده بودند دور تا دور سفره، سینی‌های اسفند با گل و بته و نقش لیلی و مجنون قرار داشت و در وسط نان برشته به رنگ گل. خط روی نان با خشخاش، پُر شده بود: «تقدیمی صنفِ نانوا به حکمرانِ عدالت گستر.» با زعفران و سیاه‌دانه نقطه‌گذاری کرده بودند و دور تا دور نان نوشته بود: «مبارک باد.» (دانشور، سووشون، ۱۳۷۷، ص ۱)

«مک ماهون، خبرنگار جنگی بود و دوربین عکاسی داشت و از زری خواست که درباره بساط عقد برایش توضیح بدهد و زری درباره همه چیز داد سخن داد. درباره گلدان و شمعدان و آیینۀ نقره، شال و انگشتر که در بقچه ترمه پیچیده بودند، نان و پنیر و سبزی و اسفند. دو تا کله قند عظیم



که در کارخانه قند مرودشت، خاصاً جشن عقد دختر حاکم ریخته بودند، در دو طرف سفره عقد قرار داشت. بر تن یک کله قند، لباس عروس و بر تن کله قند دیگر، لباس دامادی پوشانده بودند و کلاه سیلندر، سر داماد کله قندی گذاشته بودند. یک کالسکه بچه، گوشه اطاق بود و داخل کالسکه، با متن ساتن صورتی، انباشته از نقل و سکه بود. سوزنی ترمه روی زین اسب را کنار زد و گفت: عروس روی زین اسب می‌نشیند تا همیشه بر سر شوهرش، سوار باشد. (پیشین، ص ۷) «عروس به اطاق عقد‌کنان آمد. پنج تا دختر کوچولو با لباس‌های پُف‌پُفی، شبیه فرشته‌ها که هر کدام یک دسته گل دستشان بود و پنج تا پسر کوچولو با کت و شلوار و کراوات، دنبال عروس می‌آمدند. اطاق پُر بود. خانم‌ها دست زدند. افسرهای خارجی هنوز در اطاق بودند آنها دست زدند. همه تشریفات برای آنها بود... عروس روی زین اسب جلو آینه نشست و عزت الدوله روی سرش قند سایید. زنی با سوزن و نخ قرمز، زبان یاران داماد را دوخت و افسرهای خارجی کِرِکِر خندیدند.» (پیشین، ص ۸) «کیک پنج طبقه عروسی، تحفه سرفرماندهی کُل قشون خارجی بود که با طیاره وارد کرده بودند. کیک را روی میزی در ایوان گذاشته بودند. در آخرین طبقه کیک، عروس و دامادی دست در دست هم ایستاده بودند و یک بیرق انگلیسی هم پشت سرشان بود، همه‌اش از شیرینی...» (پیشین، ص ۱۱)

با اندک توجه در تشریفات خاص این جشن، کیفیت لباس پوشیدن حاضران، خصوصاً کیک عروسی با آن ویژگی‌ها و رقص حاضران در مجلس به سادگی می‌توان وجود و تأثیر پاره فرهنگ‌ها و عناصر فرهنگی بیگانه را در آداب و رسوم مردم فارس در آن زمان مشاهده کرد.

### داستان سرایی و شاهنامه‌خوانی در فرهنگ عشایر

«از اشکال تفریح و سرگرمی و گذراندن اوقات فراغت در جامعه عشایری به ویژه عشایر کُرد و لُر، برپایی مجالسی است که در آنها به خواندن شاهنامه و داستان‌های حماسی و عشقی (نظم و نثر) می‌پردازند و ساعاتی را در آرامش لذت بخشی به سر می‌برند. اصولاً ایلیاتی‌ها به آثار حماسی به ویژه شاهنامه، دلبستگی شدیدی دارند و برپایی این چنین مجالسی، پیوند ناگسستنی با زندگی اجتماعی، فرهنگی و روحیه سلحشوری آنان دارد. از این رو هر که کوره سواد و یا حافظه‌ای و



صدایی گیرا دارد، بسیاری از داستان‌های رزمی شاهنامه را از بردارد و با حال و هوای خاص، مجلس‌داری می‌کند. از این رو پژوهشگر جامعه‌عشایری در بررسی انگاره‌های تفریح و سرگرمی، بایستی به این موضوع نیز توجه نموده و ویژگی‌ها و آداب و رسوم و هدف‌های آن را مورد بررسی و دقت قرار دهد و اثری که گفتار و حرکات خواننده بر روحیه شنوندگان می‌گذارد، از نظر دور ندارد. ضمناً به این نکته نیز توجه داشته باشد که در بعضی مناطق عشایری شاهنامه و رزم‌نامه‌ها به زبان محلی برگردانده شده است، مانند شاهنامه گُردی، سروده‌الماس خان کنوله‌ای و یا رزم‌نامه‌هایی که بعضاً سراینده آنها به گُردی، شناخته نیست، این خود نشانی است از اهمیت و توجه ویژه عشایر به حماسه‌های ایران (نظم و نثر) که بی‌گمان ترجمه و اقتباس از شاهنامه فردوسی است.» (طیّبی، مبانی جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی ایلات و عشایر، ۱۳۷۱، صص ۲۵۹ - ۲۵۸)

پرداختن به داستان‌های حماسی و شاهنامه‌خوانی، بیش از آن که جنبه سرگرمی برای عشایر داشته باشد به شرایط زندگی آنان برمی‌گردد. چرا که آنها به دلیل شیوه خاص زندگی‌شان و درگیری دائمیشان با طبیعت، همواره نیازمند آفریدن حماسه‌ها و دلآوری‌هاست و وجود چنین برنامه‌هایی، روح حماسی و شجاعت را در کوچ نشینان، زنده نگه می‌دارد.

در رمان سووشون نیز جلوه‌هایی از این مجالس را در میان ایلات و عشایر می‌بینیم: «ملک سهراب، جای ایلخان نشسته بود. آنها را که دید گفت: به پایتخت متحرک ما خوش آمدید. زری به عمرش چادری قشنگ‌تر از پایتخت متحرک آنها ندیده بود...! داخل چادر را سرتاسر نقاشی کرده بودند و بیشترش نقش رستم و اشکبوس و اسفندیار و سهراب بود و تصویرهای دیگری که زری نمی‌شناخت. ملک سهراب از جایش پا شد، نقش سهراب را به زری نشان داد و گفت: این منم! زری گفت خدا نکند. آخر، آن نقش، سهراب را در حالی نشان می‌داد که خنجر پهلوی‌اش را دریده بود. بعد به تصویر رستم اشاره کرد و گفت: این هم ملک رستم، برادر بزرگ ایلخانی. زری به خود ملک رستم نگاه کرد که با یوسف پچ پچ می‌کردند و ملک رستم لبخند اندوهگینی بر لب داشت و ملک سهراب این بار نقش سربریده‌ای در یک طشت پُر از خون کرد. دورتا دور طشت پُر از خون، لاله روییده بود و یک اسب سیاه داشت لاله‌ها را می‌بویید. ملک سهراب گفت: این کاکای خودمه که بی‌بی هنوز نزیاده! زری گفت: نمی‌توانید مرا گول بزنید، شرط می‌بندم که این یحیای



تعمید دهنده باشد. یوسف تبسم کرد و گفت: ببخشیدش، زن من از سر کلاس یک راست به خانه شوهر آمده هنوز سرش پُر از داستان‌های انجیل است که هر روز صبح در مدرسه مجبور بوده بخواند. زری گفت: فهمیدم سر بریده امام حسین است... آن هم اسب... یوسف گفت: بیشتر از این خجالت‌نده جانم، این سیاوش است.» (دانشور، سووشون، ۱۳۷۷، صص ۴۴ - ۴۳)

### مرگ و سوگواری

«در پژوهش‌های مردم‌شناسی، هیچ عادت و رسمی را هر چند تأثرانگیز باشد نباید نادیده گرفت و پژوهشگر بایستی به این نکته توجه داشته باشد که رواج آداب و رسوم و عادات اجتماعی - فرهنگی و گوناگونی آنها، نه بی دلیل است و نه بی معنا. چنان که اجرای برخی از آداب و رسوم ویژه مرگ و سوگواری در نزد عشایر، همان اندازه اهمیت دارد که مثلاً مراسم ازدواج. زیرا ایلیاتی برای مراسم سوگواری عزیزان خود به ویژه بزرگان و رؤسا آنچنان اهمیتی قائل است که برای انجام آن، زمان محدودی منظور نمی‌دارد، چرا که در جامعه عشایری، مرگ اشخاص بزرگ و سرشناس از یک سو، سبب همبستگی قبیله‌ای و از سوی دیگر، سبب رفع خصومت‌ها و دشمنی‌های دیرینه، بین طوایف است که با شرکت دسته‌هایی از ایلات و طوایف از دور و نزدیک که به ترتیب زمانی و با فرستادن هدیه و پیشکش «پرسانه» (غالباً دام، برنج، قند و...) به منظور شرکت در مخارج سوگواری برای خانواده سوگوار در مراسم «پرسه» و «چمر» متجلی می‌گردد. افزون بر این پژوهشگر نباید از توصیف و ریشه‌جویی گوشه‌هایی از مراسم سوگواری عشایر از جمله رسوم موسوم به «کتل» و اجرای موسیقی ویژه عزا و موسوم به «چمری» یا «ساز چپ» که با حرکات موزون و دسته‌جمعی و مویه زنان و مردان اجرا می‌گردد و ریشه در فرهنگ گذشته ایران دارد، بی تفاوت بگذرد.

در این مبحث، عزاداری مذهبی ایلات و عشایر شیعی را نباید از دیده دور داشت در این زمینه سعی پژوهشگر، بیشتر نشان دادن ویژگی‌های عزاداری در ایلات مختلف، چگونگی برپایی مراسم سوگواری و تعزیه‌خوانی در جامعه عشایری است. برای نمونه به برخی از ویژگی‌های سوگواری عشایر گرد و لُر در عزای حسینی اشاره می‌شود: گل اندود نمودن سر و شانه (مرد و زن)؛ پا برهنه



راه رفتن در ایام عزاداری حسینی؛ راه انداختن کتلی مخصوص عاشورای حسینی؛ افراشتن علم سیاه بر سر بام تمامی خانه‌ها و سیاه چادرها» (طیبی، مبانی جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی ایلات و عشایر، ۱۳۷۱، صص ۲۳۴ - ۲۳۳)

در رمان سووشون نیز با یکی از آداب اجتماعی عشایر فارس آشنا می‌شویم که به مراسم «سووشون» معروف است. این مراسم که کمابیش شبیه تعزیه است، به یاد و خونخواهی «سیاوش» برپا می‌شده است. «سیاوش»، «شهید شریعت زرتشت» در ایران باستان و نماد و سمبل شهادت است.

### سیاوش، اسطوره‌ای جاودان

شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود شرمی از مظلومی خون سیاوشش باد (حافظ)

سیاوش، پسر کاووس، پسر کیقباد بود. کاووس، پادشاه ایران، سیاوش را در کودکی به رستم دستان که جهان پهلوان بود سپرد تا او را به سیستان برده و پیرورد و آیین آزادگی و جنگ و شکار و شراب را به وی بیاموزد. رستم پس از هفت سال سیاوش را که در رزم و بزم سرآمد همه شده بود به درگاه کاووس باز آورد. کاووس زنی داشت سودابه نام، دختر پادشاه هاموران. سودابه شیفته و بی قرار سیاوش شد آخر در جهان، خوبروی تر از سیاوش نبود او مظهر کمال جسم بود اما سیاوش، عشق شاه بانو را نپذیرفت. تمهیدات سودابه برای به چنگ آوردن او بی‌ثمر ماند. زیرا سیاوش، مظهر پاکی روح نیز بود. چون سودابه ناکام شد از ترس رسوایی به شاهزاده، تهمت زد که می‌خواست با من که نامادری اویم درآمیزد. البته سیاوش به این دروغ، گردن ننهاد. کاووس، بی‌خبر و فریفته سودابه بود هر چند می‌دانست که سیاوش گناهی ندارد ولی نمی‌دانست چه کند. سرانجام به اصرار زن پذیرفت که سیاوش برای اثبات بی‌گناهی خویش، بنا به آیین از آتش بگذرد زیرا آتش در پاکان نمی‌گیرد. سیاوش پذیرفت و در انبوه آتش رفت و بی‌زیان از سوی دیگر درآمد. گناه سودابه، مسلم شد. کاووس ناچار خواست او را بکشد سیاوش می‌دانست که پدر، خاطر خواه زن است و روزی پشیمان می‌شود پس خود میانجی شد و از کاووس خواست که از خون او بگذرد و کاووس گذشت. در این میان افراسیاب، پادشاه توران به ایران تاخت و از



جیحون که مرز دو کشور بود، پیشتر آمد. سیاوش خواست که پدر، وی را به جنگ دشمن بفرستد تا برود و هم از سودابه و هم از پدر رهایی یابد. کاووس پذیرفت. سیاوش به همراهی رستم و به سرکردگی سپاه رفت و جنگید و بلخ را گرفت. تورانیان گریختند. شاهزاده فتح‌نامه نوشت و از شاه فرمان خواست تا به توران بتازد. او فرمان نداد و گفت: از جیحون آن سوتر مرو. بمان تا افراسیاب بیاید... افراسیاب، پدروار، سیاوش را دوست می‌داشت و بی تاب او بود. دختر خود، فرنگیس، و سرزمینی را به او داد و سیاوش در توران، «گنگ‌دژ» و «سیاوش‌گرد» را ساخت و شهریاری کامروا بود. افراسیاب برادری داشت به نام گرسیوز. او مردی حسود بود و می‌پنداشت که اگر چنین بگذرد، همه در هوای سیاوش‌اند و دیگر کسی او را به چیزی نمی‌گیرد. پس با دروغ و بدگویی، افراسیاب و سیاوش را در وضعی نهاد که به یکدیگر بدگمان شدند. پادشاه توران می‌پنداشت که شاهزاده ایرانی در کار تسلط بر کشور و پادشاهی اوست و سیاوش می‌پنداشت که افراسیاب، بی‌موجبی در کار کشتن اوست. آخر افراسیاب، سیاوش را گشت اما با وساطت از کشتن زن او، فرنگیس درگذشت. پس از چندی کیخسرو از فرنگیس زاده شد. پیران، کیخسرو را به شبانان سپرد تا از دربار و پادشاه، دور و در امان باشد. زیرا افراسیاب می‌ترسید که فرزند سیاوش به خونخواهی پدر، او را بکشد. خبر کشتن سیاوش که به ایران رسید رستم به تلافی، سودابه را کشت و به توران تاخت... گودرز، پهلوان ایرانی، ایزد سروش را به خواب دید که به وی گفت: فرزندت، گیو را به جستجوی کیخسرو به توران بفرست... گیو هفت سال در پی کیخسرو بود تا او را یافت آن‌گاه همراه با فرنگیس و به یاری اسب و زرهی که سیاوش برای کیخسرو و گیو بر جای نهاده بود، جنگ گنان از توران گریختند و به ایران رسیدند. پس کیخسرو به نزد کاووس رفت و به ترتیبی که در شاهنامه آمده از دست کاووس، پادشاه ایران شد. در دوران پادشاهی کیخسرو به کین سیاوش، بزرگ‌ترین جنگ‌های ایران و توران در گرفت، جنگ نهایی را او خود هدایت می‌کرد. سرانجام تورانیان، مغلوب و افراسیاب و گرسیوز، فراری، اسیر و کشته شدند. کیخسرو شصت سال به عدل و داد، پادشاهی و آبادانی کرد و پس از آن از سلطنت کناره گرفت. دیگری را به پادشاهی برگزید و خود از جهان روی برتافت و به مینو رفت. «مسکوب، سوگ سیاوش، در مرگ و رستاخیز، ۱۳۵۷، صص ۱۴ - ۱۱»



### سووشون

«سیاوشان رسمی که بر اساس روایات ملی و افسانه‌ای، برای یادبود قتل سیاوش، چهره افسانه‌ای شاهنامه در ایران برپا می‌داشته‌اند. این رسم در سده‌های اولیه اسلامی، در شهرهایی مثل بخارا برپا می‌شده است.» (یاحقی، چون سبوی تشنه، ۱۳۷۴، ص ۲۰۹)

«اهل بخارا را برکشتن سیاوش، سرودهای عجیب است و مطربان، آن سرودها را کین سیاوش گویند... مردمان بخارا را در کشتن سیاوش نوحه‌هاست چنان که در همه ولایت‌ها معروف است و مطربان آن را سرود ساخته‌اند و می‌گویند و قوالان آن را گریستن مغان خوانند و این سخن زیادت از سه هزار سال است... حتی هنوز در گوشه‌های دور، سیاوش شهید کامل و سرنوشت او، نشان ظلمی است که انسان، عرصه آن است. در مراسم سوگواری نیز در کوه کیلویه، زنهایی هستند که تصنیف‌های خیلی قدیمی را با آهنگ غمناکی به مناسبت مجلس عزای می‌خوانند و ندبه و مویه می‌کنند. این عمل را سوسوش (= سوگ سیاوش) می‌نامند.» (مسکوب، سوگ سیاوش، در مرگ و رستاخیز، ۱۳۵۷، صص ۸۱-۸۰)

«زری از نو می‌پرسد چرا همه‌تان چارقد سیاه سر کرده‌اید؟ زن این بار می‌شنود. می‌گوید: تصدق قد و بالات بشوم. امشب، شب سووشون است. فردا روز سوگ است اگر بلدچی خان آمده باشد، الان که راه بیفتیم، خروس خوان می‌رسیم، ما که برسیم، دهل می‌زنند... طبل می‌زنند... زری می‌پرسد: «سووشون کجا هست؟» زن آشکارا نشنیده. جواب می‌دهد: «نه جانِ دلم»، با مال می‌رویم، غلام شما، محمدتقی، مال آورده، زیر درخت گیسو، منتظر ما نشسته، یک جوال پُر، بابت کرایه می‌گیرد. زن می‌ایستد چانه‌اش گرم شده باز می‌گوید: ما که وارد می‌شویم، دور تا دور میدان می‌گیریم می‌نشینیم. چای داغ می‌آورند. نان پادرازی، نان زنجیلی می‌آورند. شربت گلاب... انگور ریش بابا... روز سووشون و شبش، ناهار و شام هم می‌دهند وسط میدان، همه گذاشته‌اند. آتش می‌کنند. یکهو نگاه می‌کنی، می‌بینی رنگ شب پریده اما هنوز آفتاب زده که قربانش بروم، سر کوه، سوار بر اسبش پیدا می‌شود. انگار همان طور سواره، نماز می‌خواند، قرآن به سر می‌گذارد و به جمیع مسلمانان، دعا می‌کند بار الاها!... خودش، سیاه‌پوش است. اسبش، سیاه است... ما عورت‌ها، کل می‌زنیم. هل‌هله می‌کنیم. مردها غیه می‌کشند. پسرها، شافوت می‌زنند... دهل می‌زنند،



طبل می‌زنند و بکھو می‌بینی، آفتاب تیغ کشید و میدان روشن شد. زری از حرف زدن زن خوشش آمده می‌پرسد: خوب بعد چه می‌شود؟... زن میانسال می‌گوید: قربانش بروم تکک و تنها می‌آید سی میدان. دور میدان، یواش یواش می‌گردد. فکری است چطور یک تنه با آن همه دشمن لعین، جر بکند؟ از یک طرف میدان، ملک خاک می‌آیند سی میدان، بلکه رخصت بدهد کمکش بکنند. زری می‌پرسد: ملک چی؟ زن می‌گوید: یک عدّه، خاک دستشان است و کلاه قهوه‌ای گل و بته‌دار به سرشان انداخته‌اند، اینها ملک خاک هستند. یک عدّه دیگر، بادبزنی دستشان است و خودشان را باد می‌زنند، اینها ملک باد هستند. یک عدّه سیاهپوش، مشعل به دست گرفته‌اند، اینها ملک آتش هستند. از سه گوشه میدان می‌آیند کمک. آخر عاقبت از گوشه چهارم میدان، یک قلندر می‌آید که ذکر علی می‌گویند... زن آه می‌کشد: ای علی جانم. امت خودت را تنها نگذار به حق... و ادامه می‌دهد کَشکول قلندر، پُر از شربت گلاب است. قلندر دهنه اسبش را می‌گیرد و می‌گوید: به یاد لب تشنه امام حسین، یک جرعه نوش جان کن. اما او شربت را به زمین می‌ریزد و همه ملک‌ها را مرخص می‌کند. تکک و تنها منتظر آن لعین‌ها همان‌طور سوار اسب ایستاده‌نه شمشیر دارد نه تیر و کمان. آفتاب هم سرتاسر میدان را گرفته... آن لعین‌ها سوار بر اسب از چهار گوشه میدان تاخت می‌کنند. سی چهل نفر می‌ریزند به سر مبارکش. جر می‌کنند... دهل می‌زند. آی می‌زند و می‌کوبد. آی تند می‌زند. همچنین که دل آدم از جا کنده می‌شود. آخر عاقبت اسبش را پی می‌کنند و از اسب می‌کشندش پایین. دهنه اسب را می‌اندازند روی دوشش. گت و بغلش را می‌بندند و او آخ نمی‌گوید. اسب لخت سیاهش هم همان‌جا می‌ایستد و شیهه می‌کشد. همچنین که در تمام میدان صدایش می‌پیچد یکی از آن لعین‌ها، لباس غضب بر کرده می‌آید و دهنه اسب را که به گردن حضرت انداخته‌اند، می‌گیرد. خودش سوار است و آن اسپر غریب بی‌کس، پیاده. دور تا دور میدان می‌دواندش و او هی می‌خورد زمین و هی بلند می‌شود. سر و پکالش، خینی می‌شود. لباس سیاهش پاره پاره و خاکی می‌شود... اما او نه آخ می‌گوید و نه خم به ابرو می‌آورد... بعد آن لعین از اسب پیاده می‌شود شمشیر می‌زند به نای مبارکش... سرش را می‌گذارد لب طشت. کاردش را جلوی ما تیز می‌کند. آی تیز می‌کند. اما قدرت خدا، کارد نمی‌برد و آن وقت به رو می‌خواباندش و کارد را می‌گذارد پشت گردنش. سُرنا همچنین سوزناک می‌زند. بکھو





می‌بینی اسبش خود به خود خین آلوده شد. تمام یالش، پُر از خین شد. بزرگ‌ترهایمان تعریف می‌کنند که یک بار در عهدِ صولت، اسب سیاه آن حضرت طاقت نیاورده، از غصّه ترکیده، سَقَط شده. خودم چند بار با دو تا چشم خودم، اشک چشم حیوانِ زبان بسته را دیدم. ما عورت‌ها گاه بر سرمان می‌ریزیم. مردهایمان، نفری دو تا خشت، دست می‌گیرند. خشت‌ها را به هم می‌زنند، خاک و گاه می‌ریزد روی پایشان. خشت‌ها را بالا می‌برند و روی سرشان به هم می‌زنند. خاک و گاه می‌ریزد روی سرشان... زری احساس می‌کند پلک‌هایش داغ شده، نزدیک است دست در گردن زن میانسال بیندازد و همپای او گریه کند. اما دیگر به درختِ گیسو رسیده‌اند که در تمام گرمسیر معروف است... زری می‌گوید: اول بار که درخت گیسو را دیدم از دور خیال کردم، درخت مراد است و لته کهنه سیاه و زرد و قهوه‌ای به آن آویزان کرده‌اند. نزدیک که رفتم دیدم نه، گیس‌های بافته شده به درخت آویزان کرده‌اند. گیسِ زن‌هایِ جوانی که شوهرهایشان جوانمرگ شده بود... یا پسرهایشان یا برادرهایشان... زن دعا و خداحافظی می‌کند... زری و یوسف سوار اسب می‌شوند و همعنان، اسب می‌تازند. زری از یوسف می‌پرسد: تو می‌دانی سووشون چیست؟ یوسف می‌گوید: یک نوع عزاداری است. همه اهل ده بالا، امشب می‌روند. زری می‌گوید برای همین در خانه‌هایشان را با گِل بالا آورده‌اند؟ یوسف می‌گوید: بله. سفرشان چندین روز طول می‌کشد. زری افسرده می‌گوید: دهی که خانه‌هایش در ندارد و اهل آن ده، زیر درخت گیسو، میعاد دارند تا با هم بروند سووشون! یوسف می‌گوید: یعنی سوگِ سیاوش. اهل ده بالا هر سال بعد از درو می‌روند و وقت خرمن‌کوبی برمی‌گردند.» (دانشور، سووشون، صص ۲۷۴ - ۲۷۰)

با اندک تأمل در چگونگی این مراسم، با مواردی روبه‌رو می‌شویم که از نظر شرایط زمانی و کیفی، ناهماهنگ به نظر می‌رسند و در ذهن خواننده، این شبهه را ایجاد می‌کند که بالاخره این آداب، مربوط به مراسم سووشون است که به یاد سیاوش شاهنامه برپا می‌شده و یا مراسم تعزیه که در رئای امام حسین (ع) برپا می‌شود. حال آن که سیاوش، شهید آیین زرتشت (پیش از ظهور اسلام) است و آدابی چون نماز خواندن و قرآن بر سر گذاشتن، گفتن ذکر علی و نوشیدن آب به یاد لب تشنه امام حسین (ع) مربوط به بعد از اسلام است. بر این اساس مراسم مذکور در این رمان،



می‌تواند آمیزه‌ای از سووشون و تعزیه باشد که به مرور زمان پیش آمده و با این تفصیل، سووشون در اینجا معنای عام سوگواری، در رثای شهیدان بزرگ اجتماع انسانی را یافته است.

### یوسف، سیاوشی دیگر

در رمان سووشون، یوسف، قهرمان اصلی داستان نیز سیاوش زمانه خویش است. او نیز چون سیاوش از آتش ظلم و نابرابری زمان خویش، گذر می‌کند و از ورطه سوزان امتحان، سربلند بیرون می‌آید، چرا که به راستی آتش در پاکان نمی‌گیرد. او یکی از خوانین شهر است که با وجود موقعیت خاص اجتماعی و اقتصادی‌اش - بر خلاف دیگر هم‌ردیفانش که برای جلب منافع بیشتر، به دامن بیگانگان پناه برده‌اند - شخصیتی مستقل و استقلال طلب دارد. او به هیچ حزب یا گروه خاصی، وابستگی نداشته، همواره در برابر بیگانگان و تحقق اهداف استعمارگرانه آنان ایستادگی می‌کند و در شرایطی که تمامی مالکان، انحصار تمامی تولیدات کشاورزی و غذایی را به بیگانگان داده بودند او با گروهی از همفکرانش، برای کمک به مردم و مقابله با این عمل، هم‌قسم شده و به مقابله می‌پردازند. یوسف همواره می‌کوشید تا عشایر فارس را نیز به حفظ استقلال و مقابله با بیگانگان، ترغیب و راهنمایی کند. سرانجام بیگانگان، یوسف را که مانع بزرگی بر سر راه سودجویی‌ها و اهداف استعماری آنان بود، از سر راه خویش برمی‌دارند. (شاهد مثال موارد مذکور درباره زندگی یوسف، در سووشون، صص ۱۴؛ ۱۶؛ ۱۸؛ ۵۴-۵۱؛ ۱۲۲؛ ۱۲۵-۱۲۴؛ ۱۲۸؛ ۲۴۵-۲۴۴؛ ۲۴۸؛ ۲۵۱؛ ۲۶۰؛ ۲۷۴-۲۷۳؛ ۲۸۴؛ ۲۸۷)

«یوسف می‌گفت: برای پدران ما آسان‌تر بود و اگر ما نجنیم برای پسران ما سخت‌تر می‌شود. پدران ما با یک مدعی، طرف بودند و متأسفانه در برابرش، تسلیم شدند و حالا ما با دو مدعی طرف هستیم. فردا مدعی تازه نفس سوم هم از راه می‌رسد و پس فردا مدعیان دیگر... همه‌شان به مهمانی بر سر این سفره. ملک رستم گفت: هیچ کاری هم که نتوانیم بکنیم به بچه‌هایمان راه را نشان داده‌ایم. ملک سهراب گفت: اگر من یک تن باشم و تنها و دشمن با هم باشند و هزار تا به میدان، پشت نمی‌کنم. ملک رستم گفت: و تا هزاران سال خون همه به کین ما خواهد جوشید کاکا!... خون سیاوشان» (دانشور، سووشون، ۱۳۷۷، ص ۱۹۶)... یوسف گفت: یک نفر باید کاری بکند.» (پیشین، ص ۲۲۳)



کاری کنیم و نه خجالت برآوریم روزی که رختِ جان به جهانِ دگر کشیم  
(حافظ)

نمود دیگر مرگ و سوگواری در این رمان، مرگِ سرخِ یوسف است. آن هم مرگی بیدارگر و برانگیزاننده که حضوری بیشتر از زندگی دارد، مرگی که او را سیاوشِ زمانهٔ خویش می‌کند. مرگی با جوشش و توانی بیشتر از زندگی که در مراسم سوگواری اش بدین گونه جلوه گر می‌شود: «آمده بودند برای تشییع جنازه... تابوت، غرق گل‌های سرخ و نسترن بود و بنا شد بر دوش حسین آقا و حسن آقا و مجید خان و آقای فتوحی از خیابان باغ حرکت داده شود... علامت جار و چلچراغ از جلو و حجلهٔ قاسم به دنبال تابوت می‌آمد. مادیان را کُتل بسته بودند. سرتاسر زین را با پارچهٔ سیاه پوشانده بودند... در خیابان اصلی، پاسبان‌ها به طور پراکنده ایستاده بودند. یا دو به دو قدم می‌زدند. در گذر فرعیِ مقابل، یک کامیون پر از سرباز انتظار می‌کشید. پاسبان‌ها دستهٔ تشییع کنندگان را که دیدند، اول ایستادند به تماشا و دسته که خواست به شاهراه پیچد، سرپاسبان سوت کشید و پاسبان‌ها دویدند و در شاهراه صف بستند و جلوی جماعت را سد کردند اما علامت دیگر به خیابان اصلی پیچیده بود و پُر جلوی آن به جماعت گسترده بر پشت بام مغازه‌ها و پیاده‌روها سلام می‌داد. کدام بلندگویی مردم شهر را این چنین به خیابان کشانده بود؟ مردهای سیاه پوش هنوز دسته دسته از باغ بیرون می‌آمدند. صدایی گفت: لا اله الا الله. و جمعیت یک صدا، کلام مقدس را تکرار کرد... این بار ماشاءالله قری جلو آمد و گفت سرکار! ما که قصد آشوب نداریم. عزای همشهریمان را گرفته ایم. انگار کن اینجا کربلاست و امروز عاشورا است. تو که نمی‌خواهی شمر باشی... زری به تلخی اندیشید: یا انگار کن سووشون است و سوگ سیاوش را گرفته ایم... سرپاسبان سوت کشید و پاسبان‌ها و سربازها به جمعیت هجوم آوردند. با باتون و ته تفنگ، از چپ و راست می‌زدند... صدای زنجیر زنجیرزن‌ها و هیاهوی جمعیت درهم آمیخت. اینک تمام جمعیت به شاهراه ریخته بود و جنازه غرق در گل، کفِ گل دار فرعی، کنار دیوار رها شده بود و بر سر جنازه تنها زری و خان کاکا مانده بودند... زری به شاهراه به دنبال کمک، چشم دوخت. صدای تیر آمد. زن‌ها و مردهایی که در پشت بام مغازه‌ها، سنگر گرفته بودند، عقب نشستند... آدم‌های خونین یا بی‌حال را آدم‌های دیگر به دوش می‌کشیدند. لباس خیلی‌هایشان پاره پاره شده بود و جا



به جا، بدن‌های لختشان پیدا بود و چه گرد و خاکی در هوا بود. کسی نبود به آنها کمک کند تا جنازه را از زمین بردارند... (دانشور، سووشون، ۱۳۷۷، صص ۳۰۱-۲۸۸)

### نتیجه‌گیری

ادبیات، کلام و متنی است زیبا، دلپسند و دارای ظرافت و جمال هنری که به اخلاقیات، رهنمون باشد و جامعه، مجموعه‌ای پیوسته و حیات‌وار که دارای حیات و نفس زنده و روح و وجدان جمعی است. میان اجتماع، هنرمند و اثر ادبی، رابطه‌ای زنده و جدایی‌ناپذیر وجود دارد. اثر هنری، واکنش روحیه هنرمند نسبت به جامعه و بیانگر عقاید و برداشت‌های او از محیط اجتماعی خویش است و در این راستا، بی‌تردید گرایش‌های ذوقی و شخصی هنرمند، نقش قابل توجهی دارند، چه، که همواره شاهد شکل‌گیری آثار هنری متفاوت، در شرایط و محیط‌هایی یکسان هستیم. در این مقاله، چگونگی تأثیرپذیری «رمان سووشون» از مسائل و وقایع اجتماعی و نقش جامعه در شکل‌گیری این اثر ادبی، مورد بررسی قرار گرفته است. بدین منظور ابتدا به بررسی طبقات اجتماعی در جامعه سووشون - که وقایع و اوضاع نا به سامان مردم فارس را در دوران جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹ میلادی) بازگویی کند - پرداختیم و دریافتیم که: در جوامع نوین، سه شاخص بنیادی برای طبقه اجتماعی وجود دارد که عبارتند از: درآمد، شغل و سطح تحصیلات. علاوه بر این شاخص‌های بنیادی، متغیرهای مهم دیگر طبقات اجتماعی عبارتند از: مذهب، ملیت، جنسیت، محل سکونت و زمینه خانوادگی» بر این اساس، طبقات اجتماعی، در جامعه سووشون به دو طبقه (بالا) و (پایین) تقسیم شدند. افراد متعلق به طبقه بالا در این جامعه عبارت بودند از: حاکمان، خوانین، مالکان و زمین داران بزرگ و بازرگانان و وابستگان آنها (اعم از افراد داخلی یا خارجی) که به نحوی در بهره‌رسانی و متقابلاً بهره‌بری، دارای منافع مشترک هستند. افراد متعلق به طبقه پایین در این جامعه: دهقانان و کشاورزان، پیشه‌وران، ایلپاتی‌ها، خوشه‌چینان و کسانی که از نظر منافع با این افراد، مشترک و برابر هستند. آن‌گاه با در نظر گرفتن متغیرهای مؤثری چون امید به زندگی؛ سلامت روانی؛ تحصیلات؛ شغل؛ رفتار سیاسی؛ ثبات زناشویی؛ وابستگی‌های مذهبی؛ مشارکت اجتماعی و رویکردهای طبقاتی به بررسی و ارائه نمونه‌هایی از جامعه متصور در رمان سووشون پرداختیم. سپس نمود برخی از فرهنگ‌ها و سنن اجتماعی همچون (ازدواج؛ داستان‌سرایی و شاهنامه خوانی؛ مرگ و سوگواری) - که در تکوین و تداوم اجتماعی جوامع، مؤثرند - مطرح و



بازگو گردید. در این میان به بررسی آیین باستانی «سووشون» که از دیرباز در میان مردم فارس، مرسوم بوده و وجه تسمیه رمان نیز قرار گرفته است، پرداختیم. در سراسر رمان، حضور پاره فرهنگ‌ها و آسیب‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... تحت تأثیر جامعه جنگ‌زده و استعماری آن روزگار مردم فارس به روشنی، مشهود بود. که به راستی بیانگر ارتباط و تأثیر متقابل میان مثلث اجتماع، هنرمند و اثر ادبی است.

### کتابنامه

- توفیق، فیروز، ۱۳۶۳، نقد آگاه، (نظام فنودالی در اروپا)، چاپ نخست، تهران: آگاه.
- دانشور، سیمین، ۱۳۷۷، سووشون، چاپ چهاردهم، تهران: خوارزمی.
- ذوقی، ایرج، ۱۳۶۸، ایران و قدرت‌های بزرگ در ایران در جنگ جهانی دوم، چاپ دوم، تهران: نقش جهان.
- سعیدیان، عبدالحسین، ۱۳۶۳، دایرةالمعارف ادبی، چاپ نخست، تهران: امیرکبیر.
- صالحی، محمد مهدی، ۱۳۵۴، جامعه‌شناسی معاصر، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- طیبی، حشمت‌الله، ۱۳۷۱، مبانی جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی ایلات و عشایر، چاپ نخست، تهران: دانشگاه تهران.
- قربانی، ترانه، ۱۳۷۸، نگاهی به رمان خزان، روزنامه آزادگان، چهارشنبه، ۱۸ اسفند ۱۳۷۸، دوره جدید، سال اول، شماره ۱۲۶.
- کوئن، بروس، ۱۳۷۳، درآمدی به جامعه‌شناسی، مترجم: محسن ثلاثی، چاپ پنجم، تهران: فرهنگ.
- میرصادقی، میمنت، ۱۳۷۶، واژه نامه هنر شاعری، چاپ دوم، تهران: مهناز.
- محسنی، منوچهر، ۱۳۶۸، مقدمات جامعه‌شناسی، چاپ پنجم، تهران: دیدار.
- مسکوب، شاهرخ، ۱۳۵۷، سوگ سیاوش (در مرگ و رستاخیز)، چاپ پنجم، تهران: خوارزمی.
- یا حقی، محمد جعفر، ۱۳۷۴، چون سبوی تشنه (ادبیات معاصر فارسی)، چاپ نخست، تهران: جامی.